




گسست هژمونیک و تأثیر آن بر بحران مشروعیت دولت در فرانسه (۲۰۱۷-۲۰۲۰)

رکسانا نیکنامی*  استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

چکیده

از سال ۲۰۱۷ نشانه‌های تشدید بحران مشروعیت دولت در فرانسه آغاز شد. این موضوع در جنبش جلیقه زردها نمود پیدا کرد. به نظر می‌رسد گسست هژمونیک مطرح شده در نظریه گرامشی، بتواند توضیح‌دهنده شرایط کنونی دولت فرانسه باشد. مراد از هژمونی، چیرگی مادی و معنوی یک طبقه بر طبقات دیگر است. این چیرگی باید ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را دربرگیرد؛ به گونه‌ای که تبدیل به عقل سلیم شود. اما به نظر می‌رسد در فرانسه، این کارویژه دولت مختل شده است و عقل سلیم زیر سؤال رفته است. وجهه همت این نوشتار پاسخ به این پرسش است که چگونه این گسست شکل گرفته و به بحران مشروعیت دولت انجامیده است؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا است که تضعیف رابطه دولت و جامعه مدنی، سبب زیر سؤال رفتن عقل سلیم و بدکارکردی بلوک تاریخی و در نتیجه شکل‌گیری بحران ارگانیک در فرانسه دوره مکرون شده است. برای آزمون این فرضیه، موضوع در بستر مفهومی نظریه گرامشی مورد بررسی قرار گرفته است. روش گردآوری داده‌ها به طور توأمان کتابخانه‌ای و مشاهده میدانی بوده است. روش پژوهش، کیفی و مبتنی بر دیالکتیک انتقادی و پراکسیس شناختی است که با متدولوژی گرامشی در یک راستا قرار دارد. بر مبنای آزمون فرضیه، یافته‌های این پژوهش مبین این امر است که بلوک تاریخی نئولیبرالیسم در فرانسه دچار گسست شده است و این مسئله به توانایی هژمون در بهره‌برداری از جامعه مدنی لطمه زده است. نتیجه این وضعیت بحران ارگانیکی است که از فقدان ابزار روشنفکری برای محقق کردن آگاهی سیاسی رنج می‌برد. به همین دلیل هژمون با دست زدن به جنگ موقعیت، وارد روند نوسازی خود شده است و شرایط کنونی گرچه سبب تضعیف هژمون شده است؛ اما در عین حال شرایط برای جنگ مانوری و ایجاد هژمونی جدید نیز فراهم نیست.

واژگان کلیدی: بحران مشروعیت، جلیقه زردها، گرامشی، هژمونی.

مقدمه

سرمایه‌داری همواره در یک نبرد همیشگی بسر می‌برد. هدف این نبرد، فراتر از تولید ارزش، نفی خویشتن است. بر همین اساس مبارزه میان سرمایه و کار، ویژگی ساختاری سرمایه‌داری محسوب می‌شود. در فرانسه اجرای نئولیبرالیسم از دهه ۱۹۸۰، همواره با انواع مقاومت همراه بوده است. این فرایند از سال ۲۰۱۷ و ورود امانوئل ماکرون^۱ به کاخ الیزه، ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. تلاش‌های ماکرون در جهت دور زدن سنا، تغییرات بنیادین در قوانین کار بدون مذاکره با اتحادیه‌ها، افزایش قدرت پلیس و لغو مالیات‌های محلی در جهت کاهش قدرت شهرداری‌ها و به طور کلی دامن زدن به تمرکزگرایی دولت، سبب گسترش ناراضیاتی‌ها شد. افزایش یکباره قیمت سوخت نیز به مثابه ضربه نهایی عمل کرده و سبب برون‌ریزی خشم عمومی شد.

نظریه‌پردازان شروع به تحلیل بحران کردند. برخی مانند آلن بدیو^۲ این اعتراض‌ها را محافظه‌کارانه خواندند. اسلاوی ژیزک^۳ نیز معتقد بود که معترضان نمی‌دانند دنبال چه چیزی هستند و هدف کلی و غایی آنها سرمایه‌داری نیست. گذشت زمان نشان داد که این مواضع به دور از واقعیتند. نظریه‌پردازانی چون بوریس کاگارلیتسکی^۴ در موضعی واقع‌بینانه‌تر اظهار داشتند که تأکید بر تغییر نظام‌مند به عنوان یک تر در شرایط کنونی، کاملاً رادیکال است؛ اما به دلیل فقدان شرایط سیاسی، هر تغییر جدی، مستلزم زمان است. این دیدگاه‌ها با واقعیت جامعه فرانسه فاصله دارد. تاریخ فرانسه مملو از تغییرات اجتماعی بدون کارگزار بوده است که اتفاقاً اهدافی با ماهیت اقتصادی را دنبال می‌کردند. برای مثال، در جریان انقلاب فرانسه، هدف اصلی تغییر نظام سیاسی نبود. به علاوه، انقلاب فرانسه توسط فقرا، صنعتگران کوچک، بازاریان و هنرمندان به پیش رانده شد. ریشه اصطلاح پابرهنگان^۵ در ادبیات سیاسی فرانسه نیز از همینجا نشأت می‌گیرد.

-
1. Emmanuel Jean-Michel Frédéric Macron
 2. Alain Badiou
 3. Slavoj Žižek
 4. Boris Kagarlitsky
 5. Sans-culottes

هرچه در مورد سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۱۷ تأمل بیشتری صورت می‌گیرد، پیچیدگی رابطه دولت و جامعه در فرانسه بیشتر هویدا شده و یافتن نظریه مناسب برای تحلیل وقایع پیش‌رو سخت‌تر می‌شود. درک انگیزه‌های حاکم بر اعتراض‌های ضددولتی از اهمیت فراوانی برخوردار است و سبب درک درست جریان کنونی می‌شود. در مورد ظرفیت انقلابی معترضان به دولت، باید به مفهوم‌سازی بحران پرداخت. موانع، فروکاوها و ظرفیت انقلابی آن را سنجید و در نهایت با بررسی دقیق نقاط ضعف و قوت، به تحلیل رویداد جاری در فرانسه پرداخت. تحلیل نظام‌مند، فراتر از بیان عوامل مادی، نیازمند تشریح ظرفیت‌های غیرمادی پدیده نیز هست. به نظر می‌رسد چیزی در دولت ژاکوبینی فرانسه توأمان به عنوان تز و آنتی‌تز عمل می‌کند و سنتز آن بحران مشروعیت دولت است. گویی توان هژمونیک دولت زائل شده است. مشاهدات نشان می‌دهند که مفهوم هژمونی و توانایی هژمونیک دولت در فرانسه خدشه دار شده است. مراد از هژمونی چیرگی مادی و معنوی یک طبقه بر طبقات دیگر است. تأکید این اصطلاح بر آن است که طبقه‌ی مسلط نه تنها از نظر سیاسی و اقتصادی جامعه را زیر نظارت دارد؛ بلکه شیوه خاص نگرش خویش به جهان، انسان و روابط اجتماعی را نیز چنان همه‌گیر می‌کند که به صورت عقل سلیم درآمده و پذیرش عام می‌یابد. در نتیجه، آنانی که زیر سلطه هستند، این نگرش را همچون پاره‌ای از نظم طبیعی جهان می‌پذیرند. دولت تا زمانی می‌تواند حیات سالم و دموکراتیکی داشته باشد که قادر به حفظ این نظم طبیعی با ابزارهای مادی و معنوی باشد. مشاهدات مستقیم نشان می‌دهد که این توان در دولت فرانسه خدشه‌دار شده است. مردم در برابر هر آنچه دولت بیان و عمل می‌کند، موضع می‌گیرند. بنابراین، مشخص است که نوعی گسست هژمونیک در فرانسه رخ داده است. گسستی که در آن ماهیت رابطه جامعه مدنی و دولت را شکننده کرده است. از سوی دیگر، برای بررسی این گسست باید لایه‌های عمیق‌تر و پیشینی‌تری از تاریخ اندیشه در فرانسه مورد واکاوی قرار گیرد.

نوشتار حاضر با توجه به این دغدغه و رابطه پیچیده، این پرسش را طرح می‌کند که گسست هژمونیک چگونه سبب تشدید بحران مشروعیت دولت در فرانسه دوران مکرون شد؟ در پاسخ، این فرضیه را می‌توان طرح کرد که تضعیف رابطه میان دولت و جامعه مدنی سبب زیرسؤال رفتن نامناسب عقل سلیم، بلوک تاریخی و شروع بحران ارگانیک شد که

مصادق عینی آن جنبش جلیقه زردها است. برای آزمون فرضیه، از نظریه هژمونی گرامشی^۱ بهره گرفته شده است. روش پژوهش این مقاله، کیفی و مبتنی بر دیالکتیک انتقادی و پراکسیس شناخت‌شناسانه مستخرج از روش‌شناسی گرامشی است. بر این اساس، هستی‌شناسی نظریه گرامشی از جوامع دموکراتیک، با تأکید بر یک‌پارچگی ارکان به پیش برده می‌شود و نه دو‌انگاری میان عناصر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی. در نتیجه، میان نظریه و عمل هیچ فاصله‌ای وجود ندارد (Jubas, 2010: 237). روش دیالکتیک انتقادی، آمیزه‌ای از قوم‌نگاری، تحلیل تاریخی و تحلیل گفتمان است و شیوه قوم‌نگارانه آن به شکل مطالعه موردی عیان می‌شود که در اینجا مورد مطالعه فرانسه است. جنبه گفتمانی پژوهش نیز به صورت دیالکتیک پیگیری می‌شود (Jubas, 2010: 232). روش دیالکتیک به سقراط باز می‌گردد؛ اما امروزه در گفتمان انتقادی به کرات به کار بسته می‌شود. با استفاده از این روش تناقضات موجود در یک پدیده و فرایند شکل‌گیری آن مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این اساس، روش دیالکتیک به خوبی می‌تواند به توضیح ساخت اجتماعی و هویتی یک کشور و به‌هم‌پیوستگی عوامل دخیل در آن بپردازد. استفاده از این روش در پژوهشی مبتنی بر یک نظریه مارکسیستی لاجرم توجه را معطوف به مفهوم پراکسیس در تحلیل روابط قدرت می‌کند. به عبارتی، بررسی فعالیت‌های اجتماعی در اینجا نقش محوری می‌یابد و از این محور برای بررسی وضعیت جوامع سرمایه‌داری بهره برده می‌شود.

برای گردآوری داده‌ها، نویسنده در وهله اول از روش کتابخانه‌ای بهره برده است. مهمترین منبع برای بررسی نظریه، گزیده کتاب یادداشت‌های زندان گرامشی است. در وهله دوم از روش مطالعه میدانی بهره گرفته شده است و بسیاری از گزاره‌های متن حاصل مشاهده نزدیک جنبش جلیقه زردها و سرشت بحران ایجاد شده است.

۱. چارچوب نظری

چارچوب نظری مورد استفاده در این پژوهش همان گونه که ذکر آن رفت، بر مبنای نظریه هژمونی گرامشی خواهد بود. گرامشی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا بود. او در سال ۱۹۲۷ توسط رژیم موسولینی دستگیر شد و در زندان، ۳۲ دفتر را در

1. Antonio Gramsci

موضوع‌های اقتصاد، سیاست و فلسفه به رشته تحریر درآورد. دولت در نظریه گرامشی شامل دستگاه اجرایی، قوه مقننه، پلیس و ارتش است. از نظر وی دولت تنها ابزار سلطه طبقاتی نیست؛ بلکه حوزه‌ای است که در آن بخش‌هایی از طبقات بر سر قدرت مبارزه می‌کنند (وینست، ۱۳۷۶: ۲۴۷). نظریه گرامشی در کنار بررسی ساختار هژمونیک در فرانسه و سازوکارهای بازتولید آن، به ما اجازه پرداختن به چالش‌های پیش رو را می‌دهد. مفروض اصلی این پژوهش این است که بحران مشروعیت کنونی در فرانسه که در قامت جنبش جلیقه زردها متجلی شده است، دارای جنبه طبقاتی است؛ لذا به نظر می‌رسد بهره بردن از نظریه گرامشی بتواند برای تحلیل این رویداد کارآمد باشد.

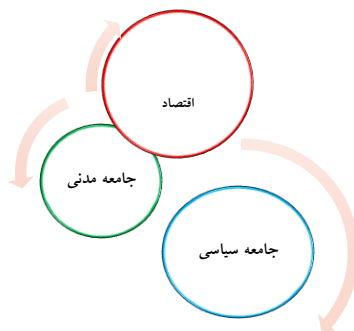
مفهوم دولت از دیدگاه گرامشی بی‌تردید با مفهوم طبقه ارتباط دارد؛ اما این ارتباط بر خلاف مارکسیسم کلاسیک، مستقیم نیست. بر این اساس فراتر از بعد مادی بر اهمیت فرهنگ و نقش توأمان آن در شیوه تولید و روبناهای جامعه نیز تأکید می‌کند. او ابتدا این پرسش را طرح کرد که چرا اندیشه مارکسیسم در روسیه موفق به انجام انقلاب شد؛ اما در جوامع غربی دستاوردی نداشت؟ برای پاسخ به سراغ مفهوم هژمونی رفت (Gertz and Hallegger, 2019: 4). او با استفاده از استعاره موجودی نیمه انسانی و نیمه دیو، کاربرد زور و رضایت در اعمال قدرت توسط هژمون را توضیح داد. در واقع، هژمونی فاش‌کننده گرایش‌های هگلی گرامشی است. بنابراین، از دید او هژمونی تنها با زور محقق نمی‌شود و فرودست باید رهبری اخلاقی و فکری هژمون را نیز بپذیرد. جامعه مدنی نقش مهمی در نهادینه کردن هژمونی دارند (Konrad, 2012). دولت در پی کسب مشروعیت از توده‌ها است و همین نقطه قوت نظام سرمایه‌داری در پذیرش جهان‌بینی حکام توسط توده‌ها است (وینست، ۱۳۷۶: ۲۴۶). بر همین اساس، او به پرسش مطرح شده این گونه پاسخ می‌دهد که ضعف جامعه مدنی و فقدان رابطه با دولت در روسیه سبب بروز انقلاب بلشویکی شد.

به زعم وی، در اروپای غربی طبقه بورژوا توانست با دستگاه اداری، اجرایی و قهری خود هژمونی را تثبیت کرده و بعد نهادهایی را برای شکل‌دهی به رفتار و انتظارات بسازد. در نتیجه، التقاط جامعه سیاسی و جامعه مدنی در یک پیکر واحد رخ نمود. در این حالت، کاربرد قدرت فراتر از استفاده از ظرفیت‌های مادی در محیط فیزیکی برای تحت تأثیر قرار دادن روابط اجتماعی است (Cox, 1983: 163). از نظر گرامشی تمایز میان

دولت و جامعه، تنها به لحاظ روش‌شناسی وجود دارد. او در دفتر سیزدهم بیان می‌کند که دولت و جامعه مدنی، یکی هستند و به جامعه مدنی در قالب انگاره **دولت کامل**^۱ می‌نگرد (Gramsci, 1971: 267). به عبارتی، او هر گونه تمایز میان جامعه مدنی و جامعه سیاسی را رد می‌کند و معتقد است که هرچند جامعه سیاسی، آشکارترین نمود بروز دولت است؛ اما جامعه مدنی منعطف‌ترین ساختار آن محسوب می‌شود. رابطه ارگانیک جامعه سیاسی و جامعه مدنی، سبب آفرینش هژمونی می‌شود. در نتیجه از دید گرامشی، مهمترین شاخص قدرت یک دولت، **اتحاد دیالکتیک**^۲ میان قدرت حکومت و جامعه مدنی است (Gramsci, 1971: 169).

از سوی دیگر، باید توجه کرد که از دید گرامشی، گرچه واقعیت هژمونی، اخلاقی و سیاسی است؛ اما باید جنبه اقتصادی نیز در آن تأمین شود. فرهنگ توده نیز جنبه دیگر این اجماع‌سازی است. بنابراین، مشروعیت‌سازی دارای دو جنبه اقتصادی و سیاسی است. او مفهوم دولت مدرن را گسترش داد و آن را به سه عنصر جامعه سیاسی، جامعه مدنی و سپهر اقتصادی تقسیم کرد (Buttigieg, 2005: 43). از مجموع آنچه گفته شد، به رابطه زیر می‌رسیم.

شکل ۱. ابعاد نظریه هژمونی



منبع: نگارنده

-
1. Integral State
 2. Dialectical Unity

بنابراین، جامعه مدنی در نظریه او نقش محوری ایفا می‌کند و به کلِ روبنا اطلاق می‌شود. یعنی مجموعه روابط اندام‌واره‌ای که معمولاً خصوصی خوانده می‌شود و به معنای سازمان‌ها و ابزارهایی است که هژمونی از طریق آن در همه حوزه‌های فرهنگ و اندیشه پراکنده می‌شود (وینست، ۱۳۷۶: ۲۴۸). در مورد فرانسه، مرزبندی میان جامعه مدنی و سپهر اقتصادی بسیار دشوار و حتی ناممکن است. بنابراین، جامعه مدنی در فرانسه به سه قسمت احزاب، سپهر اقتصادی و فرهنگ و آموزش تقسیم می‌شود. از نظر گرامشی فعالیت‌های صورت گرفته در جامعه و ابزارهای معرفی شده از سوی دولت، سبب ایجاد رضایت می‌شود. در واقع فهم گرامشی از دولت به عنوان مجری فعالیت‌های پیچیده علمی و نظری است که طبقه حاکم آن را طوری هدایت می‌کند که بتواند نوعی رضایت در اجرای آن بیافریند (Gramsci, 1971: 282).

از دید گرامشی، ایدئولوژی، نهادها و شرایط مادی یکدیگر را تقویت می‌کنند. این اندرکنش متقابل با عدم تأثیرگذاری بر یک بلوک تاریخی^۱ منسجم رخ می‌دهد. بلوک تاریخی در اندیشه وی به معنای ائتلاف طبقات مختلف حول یک تفکر هژمونیک است (Pautz, 2011: 425). این بلوک تاریخی در فرانسه حول نئولیبرالیسم شکل گرفته است. برای شکل دادن به یک بلوک منسجم تاریخی مشروعیت از طریق ایدئولوژی مسلط حاصل می‌شود. در اینجا روشنفکران ارگانیک نقش مهمی در پیوند جامعه مدنی و دولت ایفا می‌کنند (Gill, 2008: 59). از سوی دیگر، جامعه مدنی چون محصول و در عین حال تولیدکننده فرایند ذهنی‌سازی هژمونی و بنیان‌های شناختی آن است، در بردارنده قواعد نیز هست و به مشروع‌سازی هنجارها کمک می‌کند. ستون اصلی بلوک تاریخی قدرتمند، یک ایدئولوژی مسلط است که به ارزش و هنجارها دامن زده و سبب ایجاد عقل سلیم^۲ شود. یعنی هژمونی، نوعی تولید رضایت و اجماع فرهنگی است که در قالب عقل سلیم متبلور می‌شود (راثی تهرانی، ۱۳۸۸: ۱۰۴) و این عقل سلیم همان فلسفه توده‌هایی است که اخلاق، رسوم و رفتارهای عادی جامعه را می‌پذیرند. به عبارتی می‌توان گفت که:

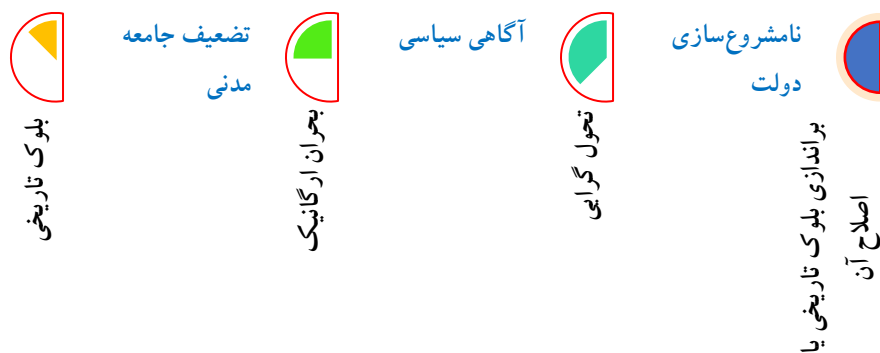
-
1. Historical Bloc
 2. Common Sense

ایدئولوژی ← هنجارها و ارزش‌های طبقه مسلط ← پیدایش عقل سلیم

اگر به هر دلیل توان مشروعیت‌سازی جامعه مدنی خدشه‌دار شود؛ آنگاه یک بلوک ضد هژمونیک در جامعه شکل می‌گیرد که در نهایت می‌تواند دست به انقلاب و اصلاح زند. گرامشی این فرایند را تحول‌گرایی^۱ می‌نامد. نکته مهم این است که در این فرایند معترضان ترجیح می‌دهند از درون خود نظام آن را تغییر دهند. به تعبیر رابرت کاکس^۲ (۱۹۸۳) هژمونی مورد نظر گرامشی مانند یک بالش عمل می‌کند که ضربات را دفع می‌کند و دیر یا زود دشمن ترجیح خواهد داد روی آن دمی بیاساید (Cox, 1983: 173). او ادامه می‌دهد که تنها تهدید جدی برای نیروهای هژمونیک، تغییر در روابط زیرین جامعه است (Cox, 1983: 174). در این راستا، ضعف جامعه مدنی و شروع بحران ارگانیک در جامعه مدنی فرانسه مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا نشان داده شود چگونه جامعه مدنی توان حمایت از بلوک تاریخی را از دست داده و فرایند تحول‌گرایی آغاز شده است. در فرایند تحول‌گرایی، نقش روشنفکران ارگانیک برای حفظ هژمون اهمیت می‌یابد. گرامشی تأکید دارد که طبقه کارگر باید خود را از شر کورپوراتیسم رها کند تا بتواند بر روشنفکران ارگانیک فائق آید. چیزی که هنوز در فرانسه رخ نداده است. براساس آنچه ذکر آن رفت برای بررسی فرضیه این پژوهش از مدل زیر تبعیت خواهد شد:

-
1. Trasformismo
 2. Robert Cox

شکل ۲. ماتریس فرایند گسست هژمونیک



منبع: نگارنده

۱. هژمونی و وضعیت بلوک تاریخی مسلط در فرانسه

گرامشی معتقد بود که هم در سیاست و هم در رفتار فردی، فقط از رهگذر آگاهی و تحلیل تاریخی، قابلیت بشر در بازسازی محیط و بازسازی خود هویدا می‌شود (جویل، ۱۳۸۸: ۱۰۱). بلوک تاریخی مسلط، به معنای وجود آگاهی و ایدئولوژی مشروعیت‌ساز برای دولت است. این بلوک تاریخی، سهم مهمی در پیدایش عقل سلیم دارد. در حال حاضر نئولیبرالیسم به عنوان بلوک تاریخی مسلط در فرانسه مطرح شده است و حول آن عقل سلیم نیز پدیدار شده است. جهانی‌شدن تأثیر زیادی بر این مسئله داشته است (Torres, 2013: 81).

منظور از نئولیبرالیسم، شکلی از اقتصاد سیاسی است که با تحریک پویایی‌های بازار و به‌ویژه اصل رقابت، سبب تحقق سرمایه‌داری در حیات اجتماعی و فرهنگی می‌شود (Gane, 2012: 72). نئولیبرالیسم، ایدئولوژی حامی قدرت نهادهای مالی است و این نهادهای مالی به چارچوب نهادی و شبکه‌های پیچیده در پس آنها و طبقات بالا تکیه دارند (Duménil & Lévy, 2001 : 579). وجود روشنفکران ارگانیک در استقرار بلوک تاریخی از اهمیت حیاتی برخوردار است. منظور از روشنفکر ارگانیک، همان روشنفکران سنتی هستند که جهت تاریخ را درک کرده‌اند. آنها وظیفه رهبری فکری جامعه را برعهده دارند (جویل، ۱۳۸۸: ۱۰۴). تاریخ توسط روشنفکرانی ساخته می‌شود که

می‌دانند باید پیوند ارگانیک خود را با توده‌های مردم در سطح ملی برقرار کرده و حفظ نمایند.

یکی از این روشنفکران ارگانیک که نقش مهمی در شکل‌گیری بلوک تاریخی نئولیبرالیسم در فرانسه داشت، لویی روزه^۱ بود. او از بازسازی اقتصاد لیبرالیستی و سیاسی دفاع کرد. هدف او ایجاد یک ضدهژمونی در برابر اقتصاد دستوری بود. روزه در سال ۱۹۳۸ در پاریس کنفرانس والتر لیپمن^۲ را برگزار کرد. حاصل این کنفرانس، تأسیس مرکز بین‌المللی مطالعات نوسازی لیبرالیسم^۳ بود (Denord, 2001: 12). این مرکز در خلال جنگ جهانی دوم منحل شد؛ اما سکوی پرتابی شد که هایک و روپکه^۴ بعدها انجمن مون پلرن^۵ را تأسیس کنند. این انجمن در کنار دانشگاه شیکاگو و مدرسه اقتصاد اتریش، در خدمت روشنفکران ارگانیک بلوک تاریخی نئولیبرال قرار گرفت (Audier, 2012: 17). این بلوک ضدهژمونیک توسط نخبگانی ایجاد شد که نقش مهمی در دولت‌های کینزی داشتند.

در پی وقایع ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که بحران مالی، سقوط استاندارد طلا، شوک‌های نفتی، ایجاد تنظیمات جدید سازمان‌های کارگری و ... را در پی داشت، هژمونی لیبرال، بحران ارگانیک خود را پشت سر گذاشت و راه برای ایجاد یک بلوک تاریخی جدید باز شد. در فرانسه به دلیل قوت تاریخی قوانین تنظیم بازار و ضعف اتحادیه‌های تجاری، دولت مجبور به مصالحه با سایر گروه‌ها نبود. در نتیجه، نهادهای بلوک تاریخی جدید مثل بازار کار، خیلی راحت شکل گرفت. تا پایان دهه ۱۹۹۰، اقتصاد سیاسی کاملاً به سود بلوک تاریخی جدید فرانسه متحول شد (Gertz and Hallegger, 2019: 15).

از دهه ۱۹۸۰، حکومت دست به خصوصی‌سازی گسترده زد. نظام تأمین اجتماعی به تدریج از حالت رقابتی خارج شد و بازار کار بر اساس انعطاف‌پذیری سامان یافت. با وجود عدم حمایت توده‌ها، نئولیبرالیسم توانست به کمک روشنفکران ارگانیک خیلی زود راه خود را باز کند (Masquelier, 2020: 2). اما همین فقدان نظم اخلاقی مبتنی

-
1. Louis Rougier
 2. Walter Lippmann Colloquim
 3. Centre International D'études Pour La Rénovation Libéralisme
 4. Hayek & Röpke
 5. The Mont Pelerin Society

بر نئولیبرالیسم در فرانسه سبب شده است بسیاری از اصول آن به طور کامل در این کشور اجرایی نشود. به عبارتی کلیه قوانین نئولیبرالیسم در فرانسه وجود دارد؛ اما مشروعیت عام پیدا نکرده است و این سبب سست بودن پایه‌های هژمونیک دولت در این کشور شده است.

بسیاری از مشوق‌های توسعه نئولیبرالیسم در فرانسه از اواخر دهه ۱۹۸۰ و زمان ریاست جمهوری فرانسوا میتران آغاز شد. اصل خودمدیریتی^۱ او بر تارک اصلاحات وزیر کار وقت، ژان آروکس^۲ می‌درخشید که سبب گسترش فضای خوداظهاری به کارگران شد. خودمدیریتی اصل مهم لیبرتانیستی سوسیالیست‌های فرانسوی بود که ابداع آن به ژورف پرودن^۳ بازمی‌گردد (Morder, 2015). با این کار، بازیگران غیردولتی مثل کارگران و کارفرمایان در مقام مذاکره جمعی قرار گرفتند. در اینجا نئولیبرالیسم تنها به مفهوم مجموعه‌ای از سیاست‌های مبتنی بر سود یک طبقه نیست؛ بلکه به معنای یک ایدئولوژی است که در آن مجموعه‌ای از اندیشه‌ها در خدمت پنهان کردن واقعیت قرار می‌گیرند. نظریه نئولیبرال و بویژه آزادی فردی، به عنوان هدف اعلامی طبقه مسلط تفسیر می‌شود (Masquelier, 2020: 7). در فرانسه نئولیبرالیسم مشروعیت خود را از گفتمانی می‌گیرد که ریشه در منافع مالکان سرمایه، سیاست‌های تنظیمی و رویه‌های مورد نظر آنان و مخفی کردن سلب آزادی و نابرابری دارد (Larrain, 1991: 26). به طور کلی، اصلاحات نهادی دولت در این راستا در سه بخش مالی، بازار فروش، بازار کار و نظام رفاهی رخ داد (Amable, Guillaud, and Palombarini, 2011:4).

یکی از مکانیسم‌های غیرقهری نئولیبرالیسم از دید استوارت هال^۴ که از پیروان گرامشی است، تسری فوردیسم^۵ در فرانسه است. فوردیسم فرانسوی همان چیزی است که نسخه دیرپزیستی^۶ دولت محور در نئولیبرالیسم خوانده می‌شود. دیرپزیسم به وضعیتی اشاره دارد که دولت به طور مستقیم در کسب و کارها در راستای تسهیل سرمایه‌گذاری

-
1. Autogestion
 2. Jean Auroux
 3. Joseph Proudhon
 4. Stuart Hall
 5. Fordism
 6. Dirigiste

و نوسازی دخالت می‌کند. در عین حال به نیروی کار برای کاهش دستمزدها و مصرف در جهت تأمین سرمایه فشار وارد می‌کند (Levy, 2008: 418). مدل دیرژیستی فرانسه راهی برای ایجاد اقتصاد سرمایه‌داری مدرن در شرایطی بود که چیزی به نام طبقه سرمایه‌دار در این کشور وجود خارجی نداشت.

فوردیسم فرانسوی توانست بلوک تاریخی را مستحکم‌تر کند. علاقه گرامشی به فوردیسم ناشی از روش‌های جدید مدیریت تولید و تکریم ارباب رجوع بود. فوردیسم سبب شد که شهروند فرانسوی با سطح بالایی از ایستارهای خودکار و مکانیکی مواجهه شود (Gramsci, 1971: 302). فوردیسم از دید وی نوع جدیدی از محنت است؛ اما در این محنت، کارگر، انسانی دارای قوه تفکر باقی می‌ماند (Gramsci, 1971: 310). فوردیسم فرانسوی مجموعه‌ای از معیارهای احتیاطی و نوآوری‌های آموزشی را فراهم کرد که با پاداش‌های سطح بالایی مثل حفظ استانداردهای رفاهی پیوند خورد و با این کار، بدون کاربرد زور و از طریق رقابت توانست تناقض ایجاد شده را مدیریت کند (Gramsci, 1971: 310). به عبارتی، در قالب فوردیسم فرانسوی، مشروع‌سازی منافع کارفرمایان و طبقه حاکم که گرامشی از آن با عنوان هژمونی بورژوازی یاد می‌کند، رخ داد. به همین علت است که به زعم گرامشی، به رسمیت شناختن هژمونی از کارخانه آغاز می‌شود (Gramsci, 1971: 285).

از سال ۲۰۰۰ فرانسه به طور کامل مدل دیرژیستی دولت محور را کنار گذاشت و بازار خود را رقابتی‌تر و بازتر کرد. به عبارتی خیزشی جدید در نئولیبرالیسم رخ نمود. این تجدید حیات، بی‌دردسر هم نبود. با وجودی که فرانسه اقتصاد خود را پویاتر کرده بود؛ اما نرخ رشد در آن پایین و سطح بیکاری بالا بود. از سوی دیگر، رأی منفی به قانون اساسی اروپا در سال ۲۰۰۵ و رشد محبوبیت جبهه ملی سبب بحران‌های سیاسی شد. مشخصه مهم بحران‌های سیاسی در فرانسه، تأثیر عوامل غیرسیاسی مثل مسئله مهاجران و ناامنی است. مشکل دیگر این اصلاحات، عدم وجود زمینه اجتماعی قوی جهت حمایت از اصلاحات بود (Amable, Guillaud, and Palombarini, 2011:6). مجموعه اقدامات دولت در این راستا عبارت بودند از:

- کنار گذاشتن استراتژی رشد تورمی^۱ که بر مبنای کاهش هزینه‌ها، سیاست پولی انبساطی و کاهش قیمت پول ملی بود و استراتژی جدید ضد تورمی رقابتی^۲ را در پیش گرفتند تا نرخ تورم فرانسه پایین تر از شرکای تجاری شود و این کار را با کاهش دستمزدها و سیاست‌های انقباضی پیش بردند.
 - تغییر در شرکت‌های دولتی فرانسه: بازکردن درب شرکت‌ها به روی سرمایه‌گذاران خصوصی.
 - کاهش یارانه‌های دولت به صنایع خصوصی (Levy, 2008: 422).
- نسخه کنونی نئولیبرالیسم فرانسوی از مدل دیرپزیستی فاصله گرفته است؛ اما به سرمایه‌داری بازار تبدیل نشده است. فرانسه نوعی نئولیبرالیسم مبتنی بر دولت تسهیل‌گر^۳ است که در آن هنوز هم دولت نقش محوری دارد؛ اما روابط تولید، بازارمحور شده‌اند. می‌توان مختصات نئولیبرالیسم فرانسه را در جدول زیر خلاصه کرد.

جدول ۱. نئولیبرالیسم مبتنی بر دولت تسهیل‌گر در فرانسه

مداخله‌گرا مستقیم سازمان‌دهنده	نقش حکومت
دولت	منابع سرمایه‌گذاری
میان‌مدت	افق دید
اولویت‌های اقتصادی	هدف
تهاجمی در کنترل دولت	روابط صنعتی چانه‌زنی در مورد دستمزدها

منبع: (Schmidt, 2013: 529)

1. Inflationary Growth
2. Compétitive Désinflation
3. State-Enhanced

۲. گسست جامعه مدنی در فرانسه

از دید گرامشی مبارزه برای قدرت، نه در دولت؛ بلکه در جامعه مدنی و علیه جامعه مدنی رخ می‌دهد. بنابراین هر گونه خدشه در مشروعیت دولت و کانال اعمال نفوذ هژمونیک، خود را در جامعه مدنی نشان می‌دهد. دلیل تأکید گرامشی بر جامعه مدنی، سازوکارها و الگوی اعمال قدرت در دولت‌های سرمایه‌داری دموکراتیک است. می‌توان گفت که جامعه مدنی، مرز جدایی میان گرامشی با مارکسیسم کلاسیک از یک سو و هگلسم از سوی دیگر است (Buttigieg, 1995: 2-3). رابطه دیالکتیک دولت و جامعه مدنی بسیار پیچیده است و این به دلیل نقش دوگانه جامعه مدنی است. جامعه مدنی، به عنوان یک کارگزار حکومتی و ابزار هژمون برای بقای دولت، از یک سو سبب اعمال قدرت دولت در جامعه می‌شود و از سوی دیگر عرصه‌ای است که نیروهای ضدهژمون در آن پرورش می‌یابند و عمل می‌کنند. گرامشی معتقد است که جامعه مدنی دربردارنده نهادهای نمایندگی سپهر اقتصادی مانند اتحادیه‌های کارگری و سازوکارهای قانونی تصمیم‌سازی اقتصادی هژمون از یک سو و احزاب و مجموعه‌های آموزشی و فرهنگی از سوی دیگر است (Katz, 2010: 408). بر همین اساس، به بررسی دیالکتیک دولت با جامعه مدنی در سپهر سه‌گانه احزاب، اقتصاد و فرهنگ و آموزش می‌پردازیم.

الف. احزاب:

در تفکر گرامشی، احزاب مدرسه زندگی مدنی هستند و می‌توانند به وابستگی سیاسی کمک کنند (Gramsci, 1971: 298). گرامشی معتقد است که مهمترین نهاد برای خلق روشنفکران ارگانیک طبقه مسلط، احزاب سیاسی هستند. گرامشی آنها را دارای ساختار بورژوازی می‌داند. او دو کارویژه برای احزاب تعریف می‌کند:

- تولید دانش، مهارت و جهت‌دهی به اعضا در جهت وابستگی سیاسی طبقاتی: بر این اساس، آگاهی مردم شکل گرفته و سبب تبدیل تقاضای اقتصادی به سیاسی خواهد شد. در واقع او از احزاب به عنوان جریان روان‌کننده یاد می‌کند که سپهر اقتصادی را به **دولت کامل** پیوند می‌دهد (Holst and Brookfield, 2017:208).

- آموزش جامعه و بویژه طبقات دارای منافع مشابه: او معتقد است برای این که یک طبقه قدرت را به دست آورد و حفظ کند، هم باید طبقه برتری وجود داشته باشد که بتواند

غلبه خود را قطعی کند و هم طبقه فرودستی که از قدرت دولت در جهت شکست دادن طبقه حاکم قبلی و حصول اطمینان از عدم بازگشت آنها استفاده کند (Holst and Brookfield, 2017: 209).

موریس دوورژه^۱ برای تعریف نظام حزبی فرانسه از واژه **باتلاق ابدی**^۲ نام می‌برد. او معتقد بود که حدود ۸۰٪ سال‌های ۱۹۵۸-۱۷۸۹، فرانسه توسط احزاب میانه‌رو اداره شده است که او این وضعیت را یک باتلاق می‌نامد. در این دوران، حکومت میان چپ و راست جابجا نمی‌شد؛ بلکه میان راست میانه و چپ میانه دست به دست می‌شد (Elgie, 2018: 15). رابرت الزی (۲۰۱۸) با بهره از نظریه دوورژه، به بررسی وضعیت احزاب از ابتدای جمهوری پنجم تا سال ۲۰۱۷ پرداخت و به این نتیجه رسید که تا سال ۲۰۱۷ همچنان این باتلاق وجود داشته است. بسیاری معتقد بودند که انتخاب مکرون این باتلاق را به چالش کشید و شرایط برای ایجاد تغییر در نظام حزبی فرانسه آغاز شد.

در انتخابات ۲۰۱۷، ۳۱۰ کرسی به حزب **جمهوری به پیش**^۳ مکرون رسید. بسیاری از این نمایندگان برای اولین بار انتخاب می‌شدند. ۶۸ نفر قبلاً عضو حزب سوسیالیست، ۲۰ نفر عضو اتحادیه دموکرات‌ها و مستقلین^۴ و ۱۰ نفر عضو حزب جمهوریخواه^۵ بودند (Elgie, 2018: 26). همانگونه که مشاهده می‌کنید ساختار این حزب بسیار به باتلاق ابدی دوورژه نزدیک است؛ زیرا شامل نمایندگان میانه رو چپ و راست می‌شود. از زمانی که مجمع ملی کار خود را آغاز کرد، این حزب توانست حمایت سایر احزاب میانه‌رو را به خود جلب کرده و به ائتلاف دست بزند. بنابراین در نظام حزبی، هژمونی به بازسازی ساختار لرزان خود دست زد. ادامه این اعمال نفوذ هژمونیک را می‌توان در هیأت دولت نیز مشاهده کرد. ترکیب وزرا متشکل از راست‌های میانه است. حتی اولین و دومین نخست وزیر مکرون، یعنی ادوارد فیلیپ^۶ و ژان کاستکس^۱ هر دو عضو حزب جمهوریخواه بودند. مردم نیز این وضعیت را دریافتند و مشروعیت دولت خدشه دار شد.

-
1. Maurice Duverger
 2. L'éternel Marais
 3. La République En Marche
 4. L'Union des Démocrates Et Indépendants
 5. Les Républicains
 6. Édouard Philippe

از سوی دیگر، در ساختار داخلی احزاب نیز از ۱۹۸۰ جریان‌های طالب انشعاب گسترش یافت. علت اصلی این موضوع اختلاف بر سر نسخه نئولیبرالیسم فرانسوی و مخالفت با اجرای سیاست‌های تاچریسم بود. گسست در احزاب چپ از دهه ۱۹۹۰ آغاز شد که عامل اصلی آن همگرایی اروپایی بود. این دو پدیده سبب انشعاب بلوک‌ها و حرکت قسمتی از آنها به سوی جریان‌ات افراطی شد. (Amable, Guillaud and Palombarini, 2012:178). رشد نارضایتی از احزاب سیاسی، راه را برای رشد احزاب جایگزین و گروه‌های فشار و کمپین‌های تهاجمی باز کرد. جبهه ملی، با نام جدید اجتماع ملی^۲، نقش مهمی در بی‌ثبات‌سازی ساختار حزبی سنتی ایفا می‌کند. لیکن به گفته شیلدز (۲۰۰۶) مسئله بحران دموکراسی واضح نیست؛ اما مشخص است که مشکلات سیاسی جدی در دموکراسی نمایندگی فرانسه ایجاد شده است که همین مشروعیت سیاسی دولت را زیر سؤال برده است (Shields, 2006: 129).

بنابراین مشخص است که میان بحران مشروعیت دولت و تقاضا برای تغییر نهادی در غیاب بک بلوک اجتماعی مسلط رابطه مستقیم وجود دارد. در یک بحران سیاسی، تغییر در نهادها برای گشایش فضای جدید میانجی‌گری میان انتظارات اجتماعی و ایجاد بلوک اجتماعی مسلط، ضروری است. بحران سیاسی می‌تواند منجر به بحران سیستمی شده و در این شرایط چندین پروژه سیاسی برای تغییر نهادی وجود دارد؛ که هیچ‌کدام قادر به غلبه بر دیگری نیست. در نتیجه مشخص است که هژمون توان خود برای فرصت‌یابی و شکل دادن به ائتلاف‌های مورد حمایت مردمی در بخش حزبی از دست داده و اولین گسست جامعه مدنی در اینجا ایجاد شده است. اما از سوی دیگر، امکان ائتلاف ضد هژمون نیز در ساختار حزبی به دلیل عدم وجود آگاهی سیاسی کافی معترضان وجود ندارد. به‌علاوه تغییرات ساختاری اقتصاد سبب کاهش تقاضا برای احزاب میانه‌رو شده است. صنعت‌زدایی و حرکت به سوی اقتصاد خدمات‌محور، طبقه کارگر را کاهش داده و رشد طبقه متوسط سبب شده است که رأی‌دهندگان دیگر برای کسب اطلاعات، وابسته به احزاب نباشند.

-
1. Jean Castex
 2. Rassemblement national

ب. سپهر اقتصادی:

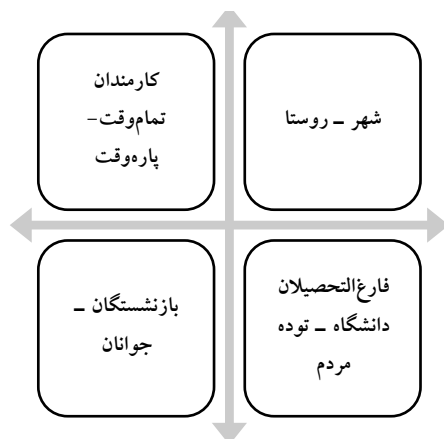
حفظ و تداوم هژمونی از سوی جامعه مدنی مستلزم ارائه امتیازاتی نظیر دستمزد، امتیازات رفاهی، بیمه و... از سوی طبقه حاکم به فرودست است. بنابراین در یک جامعه هژمونیک، سطح بالایی از اجماع شکل می‌گیرد. در نتیجه، طبقه فرودست از آرمان‌هایی حمایت می‌کند که مورد نظر طبقه فرادست است (راثی تهرانی، ۱۳۸۸: ۱۰۶). در سپهر اقتصادی، شهروند از طریق روابط قراردادی شروع به بازتولید شیوه تولید سرمایه‌داری می‌کند (Las Heras, 2019:470). این بازتولید در بازار کار، فرایند تولید، مالکیت و مصرف صورت می‌گیرد (Las Heras, 2019, :471). اگر خللی در سپهر اقتصادی رخ دهد، بحران اقتصادی منجر به بحران نمایندگی سیاسی خواهد شد. از دید گرامشی، دولت نیاز به تولید اقتصادی دارد تا بتواند یکپارچگی اجتماعی را حفظ کند. او معتقد است بحران به معنای تغییر در شکل دولت است. زمانی که هژمونی به چالش کشیده می‌شود، دولت از شکل اقتصادی - کورپوراتیستی خود خارج شده و سعی می‌کند جنبه اقتصادی را بر جنبه اخلاقی - سیاسی سوار کند (Caruso, 2016).

در فرانسه انعطاف‌پذیری و اصلاح روابط اقتصادی با یکدیگر پیوند خورده‌اند. موافقت با انعطاف‌پذیری از طریق مذاکراتی در شورای کارگری یا برنامه‌های مدیریت محور تقویت می‌شود (Hancké, 2001: 326). اما همین اصول نئولیبرالیستی سبب دامن زدن به نابرابری‌های اقتصادی در فرانسه شده است. تأکید بر مسئولیت فردی و موانع داخلی که مردم باید بر آن غلبه کنند، سبب کاهش توجه به عوامل ساختاری زیان‌ها می‌شود و راه‌حل را در قانون‌گذاری دنبال می‌کنند. این مسئله سبب دور شدن مردم از دغدغه‌های جمعی می‌شود (Girerd and Others, 2020: 3). از نظر اقتصادی، ثبات مدل سرمایه‌داری، وابسته به ثبات ائتلاف‌های اجتماعی و طبقاتی است که از ترکیب آن حمایت می‌کنند. این ترکیب را **بلوک اجتماعی مسلط**^۱ می‌نامند (Amable, Guillaud and Palombarini, 2012:170). از دهه ۱۹۷۰ ترکیب اجتماعی که از مدل فرانسوی حمایت می‌کرد، به دلیل رکود و بیکاری از یک سو و همگرایی اقتصادی با اتحادیه اروپا از سوی دیگر، دچار بحران

شد. در نتیجه، سیاست‌هایی در جهت تقویت بلوک اقتصادی وضع شد که نتیجه معکوس داد و در اثر آن شکاف طبقاتی تعمیق گشت (Jehan-Robert, 2018:102).

نکته جالبی که تأثیر ضعف هژمونی و عامل فکری را بر سپهر اقتصادی فرانسه مشخص می‌کند این است که طبق گزارش بانک جهانی، فرانسه نابرابری درآمدی به مراتب کمتری نسبت به سایر کشورهای اروپایی دارد و تعداد اندکی از این کشورها مثل دانمارک و سوئد، در زمینه دولت رفاه، وضعیتی مطلوب‌تر از فرانسه دارند (Goodman, 2019). اما دستیابی به امنیت اجتماعی سخت شده است. مطالعات نشان می‌دهند که فرانسویان به دلیل موانع ساختاری تحرک اجتماعی، نسبت به وضعیت نابرابری اقتصادی، به شکل اغراق‌شده‌ای قضاوت می‌کنند. همین مسئله روی شاخص‌های شادی و سلامتی تأثیر گذاشته است. طبق گزارش مؤسسه آمار ملی و مطالعات اقتصادی فرانسه در سال ۲۰۱۶، امید به زندگی در این کشور برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم کاهش یافت (Blanpain, 2018). زمانی که نابرابری برجسته شود، موضوع از سطح اقتصادی خارج شده و ماهیت سیاسی پیدا می‌کند. برداشت‌های ذهنی از بی‌عدالتی سبب شده است که فرانسویان خود را قربانی نظام هژمونیک و وابستگان آن بدانند و این به شکاف طبقاتی دامن زده است. در شکل زیر می‌توان انواع نابرابری‌های موجود را مشاهده کرد.

شکل ۳. انواع نابرابری‌ها در سپهر اقتصادی فرانسه



منبع: نگارنده

باید توجه داشت که برابری، فراتر از بعد اقتصادی، یک ارزش فرهنگی در فرانسه است. شعار آزادی، برابری و برادری در انقلاب فرانسه مؤید همین امر بود. بنابراین هرگونه آسیب به آن، به معنای برباد رفتن دستاوردهای جمهوری تلقی می‌شود و نوعی نگاه ضدهژمون تولید می‌شود که در آن سیاست‌مداران، عامل تهدید هویت ملی تلقی می‌شوند. نوع مداخله دولت در بازار کار و شیوه تولید نیز آسیب‌زا بوده است. مهمترین تأثیر در افزایش قراردادهای کوتاه مدت شغلی و گرایش به اقتصاد گیگی^۱ رخ نموده است. در ۱۸ سال اخیر تعداد قراردادهای کاری یک‌ماهه از ۱/۶ میلیون به ۴/۵ میلیون رسیده است (Jetten, Mols, and Selvanathan, 2020:2). از سوی دیگر شهروندان فرانسوی که در مناطق روستایی زندگی می‌کنند، شغل صنعتی خود را از دست رفته می‌بینند و برای کار، روانه شهرهای بزرگ می‌شوند.

مالیات عامل مهم دیگری در تشکیک مشروعیت دولت فرانسه است. فرانسه در میان کشورهای اروپایی، مالیات بالایی را از شهروندانش دریافت می‌کند. درآمد مالیاتی از ۴۱ درصد تولید خالص داخلی در سال ۲۰۰۹ به ۴۷/۷ درصد در سال ۲۰۱۷ رسیده است.

۱. Gig Economy: منظور اقتصاد در بستر پلت‌فرم‌های آن لاین است که اشتغال افراد موقتی بوده و شامل قرارداد با فری‌لنسرها است.

قسمت عمده افزایش در سال اول ریاست جمهوری مکرون رخ داده است. مالیات بر سوخت از سال ۲۰۰۷ به طور مداوم در حال افزایش بوده است و این مردم را خسته کرده است (Jehan-Robert, 2018: 102). این سیاست، فاصله طبقاتی را بیشتر کرده و به ضرر ندارها (مثل مالیات بر بنزین که منجر به شروع جنبش جلیقه زردها شد) بوده است. این در حالی است که مالیات طبقات بالا روند نزولی داشته است. در این راستا، از اولین اقدامات مکرون، لغو مالیات بر ثروت^۱ یا مالیات ثابت بود که سبب کاهش مالیات بر درآمد سرمایه شد (Jetten, Mols and Selvanathan, 2020: 3). در مجموع مشخص است که دولت در فضای اقتصادی، برای اعمال نفوذ بر توده‌ها و جلب رضایت آنها به بن‌بست رسیده است.

ج. فرهنگ و آموزش:

از دید گرامشی، آموزش و سایر اشکال فرهنگ، نقش مهمی در فرایند نهادینه کردن ایدئولوژی هژمون ایفا می‌کنند. او معتقد است آگاهی طبقاتی و اصلاح آن، رابطه مستقیمی با آموزش و فرهنگ دارد. دولت نیز برای تضمین حیات بلوک تاریخی، به صورت تام از این مهم بهره می‌برد. نهادهای تصمیم‌گیری مایلند فعالیت‌های خود را به بخش‌های ارگانیک تقسیم کنند. همین مسئله سبب ایجاد یک ساختار بوروکراتیک در جوامع سرمایه‌داری شده است (Gramsci, 1970: 73). به همین دلیل هر دولتی، مدارس مدنظر خود را بنیان می‌نهد تا بتواند به تربیت متخصصان مورد نیاز نظام پرداخته و جامعه را به سمت اهداف مورد نظر هدایت کند. موضوع تاحدی پیچیده است؛ چرا که از یکسو بحران در آموزش سبب خلل در فرایند نهادینه‌سازی می‌شود و از سوی دیگر اگر بلوک تاریخی از بخش‌های دیگر آسیب ببیند، اثر آن را می‌توان در نظام آموزشی مشاهده کرد (Gramsci, 1970: 71).

همانطور که در سپهر اقتصادی ذکر آن رفت، اشتغال یکی از مشکلات بنیادین فرانسه امروز است. در همین شاخص، شاهد رابطه جالب میان عناصر جامعه مدنی در فرانسه هستیم. برای مثال مسئله بیکاری در فرانسه، ساختاری است. یعنی علت آن این نیست که موقعیت

1. ISF : Impôt De Solidarité Sur La Fortune

شغلی کافی وجود ندارد؛ بلکه مشکل این است که بیکاران صلاحیت استخدام شدن را ندارند و این به ضعف نظام آموزشی بازمی‌گردد. شرکت‌های فرانسوی معتقدند که با وجود نرخ بیکاری ۹ درصدی در فرانسه، آنها با کمبود نیروی کار مواجهند. چرا که داوطلبان، فاقد تحصیلات یا استعداد کافی متناسب با عصر دیجیتال هستند (Başbay, 2019: 7).

پس مشکل اصلی در نظام آموزشی است. درست است که فرانسه نظام آموزشی کمابیش مطلوبی دارد؛ اما باز و رایگان بودن نظام آموزشی، تنزل آن را توجیه نمی‌کند. نظام آموزشی فرانسه متهم به نخبه‌پروری، غیردموکراتیک بودن و تحرک اجتماعی پایین است. قسمت عمده بودجه عمومی آموزشی به مدارس عالی^۱ اختصاص داده می‌شود؛ در حالی که اکثریت مردم، طبقات کم درآمد و اقلیت‌ها حتی موفق به گذراندن دوره متوسطه نیز نیستند. حتی اگر موفق به ورود به مقاطع بالاتر شوند، مجبورند دانشگاه‌هایی با کیفیت پایین‌تر را انتخاب کنند. تنها ۲/۷ درصد از دانش‌آموزان مدارس عالی به طبقات پایین تعلق دارند؛ در حالی که سهم آنها در دانشگاه‌های معمولی به ۶۶ درصد می‌رسد. با این حال، از این تعداد نیز تنها ۲۷ درصد موفق به پایان تحصیلات خود می‌شوند (Başbay, 2019: 8). در نتیجه تعلق طبقاتی در فرانسه ارتباط مستقیمی با دستاوردهای آموزشی دارد و همین مسئله روند نهادینه‌سازی ارزش‌ها را مختل کرده است.

با وجودی که بودجه ۶۰ میلیاردی آموزش حتی از بودجه دفاعی نیز بیشتر است؛ اما مکرون به درستی دریافت که کشورش جزو پایین رده‌ترین کشورها به لحاظ آموزش محسوب می‌شود (Drozdiak, 2020: 14). خود وی فراتر از رئیس‌جمهور، به عنوان یک روشنفکر ارگانیک برای بقای هژمونی تلاش می‌کند. در همین راستا او معتقد است که آموزش، مهمترین راه رسیدن به جامعه برابر است. مکرون در بهترین مدارس و دانشگاه‌های کشور مثل انیستیتو علوم سیاسی پاریس^۲ و مدرسه ملی علوم اداری^۳ درس خوانده است. دو استاد اصلی او میشل روکارد^۴، نخست وزیر سابق سوسیالیست فرانسه و پل ریکور^۵، فیلسوف فرانسوی بوده‌اند. او یک طرح گسترده آموزشی شامل تغییر اندازه

1. Grande École
2. Institut d'études politiques de Paris
3. École nationale d'administration
4. Michel Rocard
5. Paul Ricoeur

کلاس‌ها به نصف در هزار مدرسه ابتدایی، استخدام ۱۰ هزار معلم طی ۳ سال، کاهش سن شروع آموزش از ۶ سالگی به ۳ سالگی و بازنگری در امتحانات فارغ‌التحصیلی مدارس فرانسه که با نام **باکالوقیا**^۱ شناخته می‌شود و سابقه آن به عصر ناپلئون بازمی‌گردد و تشویق رشته کامپیوتر در دانشگاه‌ها ارائه کرد (Drozdiak, 2020: 15).

بنابراین فراتر از سپهر اقتصادی، در بخش آموزش نیز گسست هژمونیک رخ داده است و با وجود تمام اقدامات مکرون، این دیدگاه گسترش یافته است که روشنفکران، بر اساس منافع خود عمل می‌کنند و نه منافع عمومی. مردم احساس می‌کنند که کسی صدایشان را نمی‌شنود. نظام آموزشی می‌خواهد ارزش‌های جهان‌شمولی را اشاعه دهد که اکثر مردم با آنها علقه مشترکی ندارند. این گسست در بخش گسترده‌تر فرهنگ عامه کاملاً قابل رویت است و شکست نهادهای آموزشی در نهادینه‌سازی ارزش‌های هژمون را هویدا می‌کند. دیدگاه‌های جهان‌وطن روشنفکران ارگانیک برای مردم ارزشی ندارد. برای مثال، در جریان جنبش جلیقه زردها معترضان به صورت گسترده از نمادهای ملی و مذهبی بهره می‌برند. کاربرد نمادهای مذهبی توسط معترضان نوعی دهن‌کجی به نظام هژمون است. فرانسه به صورت مداوم بر فرهنگ لائیسیته تأکید می‌کند؛ اما نیروهای ضد هژمون در جهت هویت مذهبی و کاربرد نمادهای مذهبی برای اعتراض فعال شده‌اند. معترضان عبارت **خدا می‌خواهد**^۲ را به شعار خود تبدیل کرده‌اند که شعار صلیبیون بود. همچنین آنها تصویر مریم مقدس گریان را با خود حمل می‌کنند. آنها از صلیب لورین نیز به عنوان نماد خود بهره می‌برند که سمبل میهن‌پرستی است (Turley, 2019: 9).

۳. آگاهی سیاسی و آغاز بحران ارگانیک: جنبش جلیقه زردها در فرانسه

پس از گسست جامعه مدنی، فرایند تحول‌گرایی آغاز می‌شود. بلوک تاریخی به عنوان حامی هژمونی، متکی به مصالحه میان طبقات حاکم و طبقات فرودست است. همین گزاره نشان می‌دهد که طبقه فرودست دارای استقلال برای ایجاد یک بحران ارگانیک است. به عبارتی، طبقه فرودست می‌تواند از حالت انفعال سیاسی خارج شده و تقاضاهای سیاسی خود را بیان کند. گرامشی معتقد است که فرایند بحران ارگانیک در کشورهای

1. Baccalauréat

2. Deus Vult

مختلف با هم فرق دارد. اما نقطه مشترک میان همه آنها، بحران هژمونی طبقه حاکم است. این بحران زمانی رخ می‌دهد که یا اجماع بر سر مشروعیت طبقات حاکم توسط سایر طبقات زیر سؤال رفته باشد و یا گروه‌های اجتماعی فرودست بر انفعال سیاسی خود غلبه کرده و شروع به بیان خواسته‌هایشان کنند (Gramsci, 1971:210). بحران ارگانیک، همان بحران هژمونی و بلوک تاریخی مسلط است و زمانی رخ می‌دهد که عقل سلیم که در حالت عادی سبب تبعیت فرودست از هژمون می‌شد، قابلیت خود را از دست دهد. بحران ارگانیک در فرانسه در قامت جنبش جلیقه زردها به عنوان یک حرکت طبقاتی، متجلی شد.

یکی از مهمترین ویژگی جنبش، عدم وجود رهبری فکری در آن بود. جنبش از آنجا شروع شد که پرسیلا لودسکی^۱ یک بازرگان ۳۲ ساله پاریسی، دادخواست برخط خود را علیه افزایش مالیات دولت بر قیمت سوخت در اینترنت بارگذاری کرد. تا نوامبر ۲۰۱۸، یک میلیون نفر آن را امضا کردند. در عین حال، اریک درو^۲ که راننده کامیون بود نیز صفحه‌ای در فیس بوک ساخت و ویدئوهای خود با عنوان **فرانسه خشمگین** را در آن قرار داد. خیلی زود صدها هزار نفر صفحه او را دنبال کردند. این دو نفر با همکاری یکدیگر ترتیب اولین اعتراض رسمی جلیقه زردها در ۱۷ نوامبر را دادند؛ با تمام این تفاسیر این دو، رهبر جنبش محسوب نمی‌شوند (Shultziner and Kornblit, 2020: 435).

بسیاری از متفکران معتقدند که جلیقه زردها نتیجه فرایند دو سرعته شدن سیاست‌های عمومی هستند که در آن، کلان‌شهرها به هزینه بقیه کشور، آباد می‌شوند. در سال ۲۰۱۸، فرانسه ششمین اقتصاد بزرگ جهان با ارزش تقریبی ۲.۷۸ تریلیون دلار بود؛ اما کشور رشد کندی را تجربه می‌کرد. معترضان از مقایسه شرایط خود با نخبگان که از مواهب رشد اقتصادی برخوردار شده و در شهرها زندگی می‌کردند و دارای شغل بودند، برآشفتنند (Shultziner and Kornblit, 2020:534). شروع جنبش جلیقه زردها در فرانسه از محله **ایل دو فرانس**^۳ در حومه پاریس بود؛ زیرا سکنه این منطقه نگران افزایش قیمت سوخت بودند که در بودجه دولت اعلام شده بود. آنها مجبور بودند روزانه ۷۵

1. Priscillia Ludosky

2. Eric Drouet

3. Ile de France

دقیقه رانندگی کنند تا به محل کار خود در پاریس برسند (Delpirou, 2018: 2). به دلیل هزینه بالای زندگی در کلان‌شهرها، مردم به تدریج برای زندگی به سوی حومه‌ها رانده شدند. بنابراین، از دهه ۱۹۹۰ از یک سو حاشیه‌های شهری گسترش یافت و از سوی دیگر تلاش شد سیاست تمرکز زدایی از شهرها دنبال شود. بنابراین، در فرانسه یکی از پیش‌نیازهای یافتن شغل، داشتن اتومبیل است؛ چرا که یارانه‌های دولت به بخش نقلیه عمومی هر روز رو به کاهش است (Delpirou, 2018: 4).

اولین جنبه این بحران مربوط به عجز بورژوازی در ترمیم بلوک تاریخی مسلط بود که از دهه ۱۹۸۰ مستقر شده بود. از دلایل اصلی این وضعیت انشعاب نئولیبرالیسم فرانسوی به دو گروه چپ و راست بود. در نتیجه سیاست فرانسه وارد نوعی فرایند گسست بی‌پایان شد. عامل دیگر ضعف بلوک تاریخی، جنبه قهری بودن برخورد دولت در جریان اعتراضات اجتماعی مثل جنبش‌های ضدنژاد پرستی بود (Kipfer, 2019: 210). وقوع اعتراضات متعدد در فرانسه، سبب دور شدن فرودستان از سیاست‌های سازمان‌یافته حزبی، اتحادیه‌های کارگری و... شد. دلیل این روی‌گردانی عمومی، ظرفیت محدود احزاب چپ و اتحادیه‌ها برای تقویت پایگاه اجتماعی و جذب جوانان و رنگین پوستان به خود بود. البته اجتماع ملی سعی کرد از ضعف احزاب چپ استفاده کرده و خود را با آنها همراه کند. اما خود جلیقه زردها دارای تمایلات ضدفاشیستی هستند و به همین دلیل راست افراطی را محکوم کرده و این احزاب از سال ۲۰۱۹ دیگر ادعایی در این باب مطرح نکردند.

جلیقه زردها اکثراً سفیدپوست بوده، از طبقه کارگر و متوسط و بیشتر شامل بازنشستگان، بیکارها، فری‌لنسرها و کارمندان میان رده هستند. اکثر معترضان سابقه فعالیت در احزاب یا اتحادیه‌ها را ندارند (Kipfer, 2019: 212). در نظرسنجی که مؤسسه رزا لوکزامبورگ در سال ۲۰۱۹ از ۵۷۲ هزار معترض انجام داد، به توضیح بسیاری از مشخصات جلیقه‌زردها پرداخته شده است که می‌توان در جدول زیر برخی از این ویژگی‌ها را مشاهده کرد.

جدول ۲. گرایشات فکری و طبقاتی معترضان

شغل	کارگر شاغل ٪: ۴۶.۱	کارگر ٪: ۳۶.۲	مدیر ٪: ۱۵.۳	تکنسین ٪: ۱۰.۷	تاجر و تولید کننده ٪: ۱۰.۴	کشاورز ٪: ۰.۶
فاصله محل زندگی تا محل کار	٪: ۳۹.۲ : ۱۰-۳ کیلومتر		٪: ۳۶.۲ : کمتر از ۱۰-۳۰ کیلومتر		٪: ۲۴.۶ : بیش از ۳۰ کیلومتر	
گرایشات سیاسی	عدم تعلق حزبی ٪: ۵۰.۸	بی پاسخ ٪: ۱۹.۴	چپ ٪: ۱۱.۴		راست افراطی ٪: ۷.۲	چپ افراطی ٪: ۴.۴
نامزد منتخب در انتخابات ۲۰۱۷	۱۹ مارین لوپن	۱۸.۴ ژان لوک ملانشون	۱۵ عدم مشارکت	۴.۴ در این سال حق رأی نداشتند	۱۱.۴ بی پاسخ	۹.۵ رأی سفید
					۵.۱ مکرون	۳.۸ نیکولاس دوپون ایژنان
					۳.۴ فرانسوا آسلینو	...

منبع: (Bendali and Kabbaj, 2019)

از دید گرامشی، روشنفکران نقش مهمی در اجماع‌سازی دارند. برای تبدیل یک بحران ارگانیک به دگرگونی تمام عیار و ایجاد یک هژمونی جدید، نیاز به آگاهی سیاسی است که به واسطه آنان محقق می‌شود. فقدان هسته تصمیم‌گیری و فکری در جلیقه زردها، قضاوت در مورد آنها را دشوار کرده است. رهبران سیاسی نیز در مورد خواسته‌های آنان مردد هستند و راه برای مذاکره بسته است. برای مثال در ۳۰ نوامبر ۲۰۱۸، حکومت از ۸ فعال برای مذاکره دعوت کرد ولی بعد بین آنها اختلاف افتاد و تنها ۲ نفر این دعوت را لیبیک گفتند. چون روشنفکران در میان جنبش جلیقه زردها نیستند، این مسئله سبب انشعاب میان آنها شده است و اثرات نامطلوب خود را در تبدیل تقاضای اقتصادی به تقاضای سیاسی نشان داده است (Buddharaksa, 2014: 66). برای مثال بعد از طرح مناظره بزرگ از سوی دولت، در مارس ۲۰۱۹، بسیاری از معترضان

کناره‌گیری کردند. تا پایان ژانویه ۲۰۱۹، بسیاری از فعالان، سایت‌های خود را بستند و یک ضدجنبش با نام **دوسری قرمز**^۱ آغاز شد که هدف آن حمایت از مکرون بود. از ژانویه ۲۰۱۹، فعالان شروع به طرح تقاضاهای جدید خود کردند. حتی گروهی که در رأس آنها لودسکی قرار داشت؛ پیشنهاد تشکیل حزب جدید برای انتخابات پارلمان اروپا را دادند که به جایی نرسید. در مقابل درو همچنان خواهان ادامه اعتراضات خیابانی بود (Shultziner and Kornblit, 2020: 439). وضعیت فرانسه و بحران ارگانیک کنونی همان چیزی است که گرامشی با این جمله توضیح می‌دهد: قدیم در حال احتضار است و جدید هنوز متولد نشده است (Gramsci, 1971:311).

۴. انقلاب انفعالی و جنگ موقعیت در فرانسه

اگر هدف گرامشی را بازتولید سازوکار جامعه بورژوا در جهت استفاده از عقل سلیم و با هدف پیشبرد راهبردهای غلبه در نظر بگیریم، آنگاه باید به راهبردهای هژمون در جنبش‌های ضدهژمونیک حتما پرداخته شود؛ زیرا این راهبردها آینده را مشخص خواهد کرد و نشان می‌دهد که جهت حرکت‌های ضدهژمون به کدام سوی خواهد بود. بر این اساس گرامشی به شناسایی دو نوع انقلاب در یک جامعه می‌پردازد: انقلاب فعال^۲ یا جنگ مانوری^۳ و انقلاب انفعالی^۴ یا جنگ موقعیت^۵. منظور از انقلاب فعال، رویارویی با هدف براندازی کامل دولت و بلوک مسلط است، مثل انقلاب ۱۹۱۷ روسیه (Mc Hugh, 2013). آنچه در فرانسه شاهد آن هستیم، جنگ موقعیت یا انقلاب انفعالی است؛ لذا تمرکز ما در این بخش بر حالت دوم خواهد بود.

زمانی که گروه مسلط، جایگاه هژمونیک دارد، از استراتژی انفعالی یا سیاست اصلاحی برای دفع اعتراضات استفاده می‌کند (Buddharaksa, 2014: 67). گرامشی برای بیان این مسئله از اصطلاح انقلاب انفعالی بهره می‌برد. اولین کاربرد این اصطلاح، در توضیح

-
1. Foulards Rouges
 2. Active Revolution
 3. The War of Manoeuvre
 4. Passive Revolution
 5. The War of Position

وحدت ایتالیا^۱ بود که گرامشی آن را این گونه توصیف می‌کند: وحدت ایتالیا یک انقلاب بدون انقلاب یا انقلاب انفعالی بود (Gramsci, 1971:59). طبق گفته پیتر توماس^۲ (۲۰۱۳)، انقلاب انفعالی از دید گرامشی عبارت است از فرایند نوسازی سیاسی که فاقد مشارکت طبقات فرودست جامعه باشد (Thomas, 2013: 23). بر این اساس آنچه معرف اصیل بودن انقلاب و اصلاحات است را باید در دیالکتیکی سه لایه جستجو کرد:

- در لایه هویتی: دیالکتیک میان عقل سلیم و قوه تمیز^۳؛
- در لایه نهادی: دیالکتیک میان مرکز گرایی بوروکراتیک و دموکراتیک؛
- در لایه طبقاتی: دیالکتیک میان کورپوراتیسم^۴ و جهان وطن گرایی^۵ (Fifi, 2019: 57).

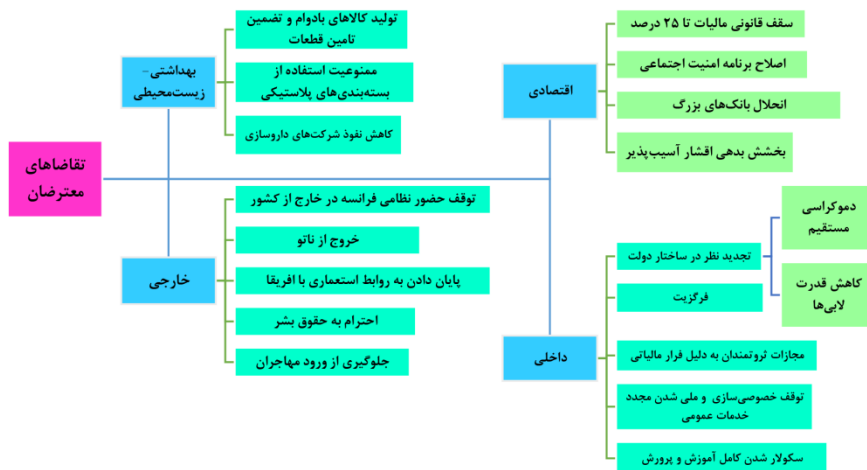
آنچه دولت در فرانسه در پاسخ بحران ارگانیک انجام داد فاقد ابعاد دیالکتیک ذکر شده بود. بنابراین می‌توان آن را انقلاب انفعالی نامید. این اقدامات در لایه هویتی دارای گسست بود. در حالی که عقل سلیم مرحله غیرمتجانس از شکل‌گیری افکار است، قوه تمیز زمانی ایجاد می‌شود که مردم شروع به تفکر منسجم و ارگانیک در مورد زندگی خود می‌کنند (Fifi, 2019: 68). به عبارت بهتر، عقل سلیم آن چیزی است که روشنفکران می‌دانند و قوه تمیز، آن چیزی است که مردم احساس می‌کنند. چنین دیالکتیکی در مورد اقدامات دولت فرانسه برقرار نیست. در سطح نهادی نیز این اقدامات فاقد بعد دموکراتیک بود و فقط در جنبه‌های بوروکراتیک رخ می‌دهد. در نهایت در لایه طبقاتی نیز اصلاحات در بستر کورپوراتیسم به پیش می‌رود. اوج این گسست در تلاش مکرون برای ایجاد یک بلوک حکمرانی فراحزبی منعکس شد. پس از شروع بحران، اقدامات دولت در این راستا بر سه محور استوار بود:

الف. بازنگری در سیاست‌ها:

-
1. Risorgimento
 2. Peter. D. Thomas
 3. Good Sense
 4. Corporatism
 5. Universalism

خواسته‌های معترضان در ابتدای جنبش تنها مربوط به لغو مالیات بود و سپس در هر مرحله گسترش یافته و دولت را مجبور به انجام اصلاحات کرد. تقاضاهای آنان را می‌توان به ۳ گروه تقاضاهای داخلی، خارجی و بهداشتی - زیست‌محیطی تقسیم کرد. این تقاضاها را می‌تواند در نمودار زیر مشاهده نمود.

شکل ۴. تقاضاهای بلوک ضدهژمون در فرانسه



منبع: نگارنده

در این راستا مکرون به ملغی کردن برخی طرح‌ها و کاهش مالیات خانواده‌های کم درآمد پرداخت اما تغییر بنیادین در جهت‌گیری سیاسی و اقتصادی دولت ایجاد نشد. در اوایل دسامبر ۲۰۱۸، مکرون برنامه افزایش مالیات سوخت را لغو کرد. پس از مدت کمی، ۴ سیاست مالیاتی جدید را مطرح کرد که عبارت بودند از: افزایش حداقل دستمزد به میزان ۱۰۰ یورو در ماه، معافیت مالیاتی و پرداخت عوارض مزاد که قرار بود از اول سپتامبر ۲۰۱۹ اجرایی شود، معافیت مالیاتی بازنشستگی که حقوقشان کمتر از ۲۰۰۰ یورو در ماه بود و در نهایت الزام کارفرمایان به بیمه کارگران بدون کسر مالیات از حقوق آنان (Kempin and Tokarski, 2019: 1).

موج دوم اصلاحات دولت، پس از اعلام نتایج مناظره بزرگ آغاز شد. مکرون در راستای کوچک کردن حکومت، طرحی مبنی بر کاهش تعداد نمایندگان مجمع ملی ارائه داد، از تصمیم قبلی خود مبنی بر بستن تعدادی از مدارس و بیمارستان‌های دولتی عقب نشست، در زمینه مالیات و درآمد نیز دست به اصلاحاتی زد که شامل لغو یارانه مادران مجرد، پرداخت ۱۰۰۰ یورو پاداش به ازای استخدام یک کارمند تمام وقت به کارفرمایان، قول بازبینی در مالیات بر ثروت و پیشنهاد تعطیل کردن مدرسه ملی امور اداری می‌شد (Drozdiak, 2020: 30). واقعیتی که نباید نادیده گرفت این است که

دولت، قادر به اعطای امتیازات بیشتر به معترضان نیست؛ زیرا منابع کافی برای اجرای آن را ندارد و برای این کار باید بودجه سالیانه اضطراری به میزان ۸-۱۰ میلیارد یورو در اختیار داشته باشد (Kempin and Tokarski, 2019:2)؛ که با توجه به وقوع پاندمی کرونا و بحران در بخش سلامت فرانسه از یک سو و گسترش رکود اقتصادی منتج از این پاندمی از سوی دیگر، انجام این کار عملاً غیرممکن است.

ب. لطمه به اعتبار و مشروعیت معترضان: در این راستا، دولت شروع به بزرگ‌نمایی کنش افراطی و خشونت‌بار جلیقه‌زرها و بیان شعارهای یهودستیزانه آنها کرد. در جریان این جنبش هزاران نفر زخمی شدند که بسیاری از آنان از نیروهای پلیس بودند. خشونت، تخریب اموال عمومی و دزدی در حین جنبش بروز کرد. اوج این تحركات خشونت‌بار در اول دسامبر ۲۰۱۹، سبب آسیب جدی طاق پیروزی^۱ در شانزله‌لیزه شد (Shultziner and Kornblit, 2020: 436).

طبیعت چند ریختی و غیرقابل کنترل جنبش، سبب شد برخی معترضان علیه پلیس، اموال دولتی مثل عوارضی‌ها، ساختمان‌های دولتی و اماکن مورد علاقه طبقات بالا مثل کافه فوکو در شانزله‌لیزه به تخریب دست بزنند. این اعتراضات خسارتی به میزان تقریباً ۲۰۰ میلیون یورو به اقتصاد فرانسه وارد کرد و ۱۲ کشته و ۴۰۰۰ مصدوم برجای گذارد (Clifton and Broise, 2020:363). معترضان در برابر رسانه‌ها نیز جبهه گرفتند و آنها را گماشته دولت خواندند و در نتیجه روزنامه‌نگاران را مورد ضرب و شتم قرار دادند و در آوریل ۲۰۱۹ نیز علیه روزنامه‌نگاران راه‌پیمایی کردند (Clifton and Broise, 2020: 363). درست به همین دلیل بود که آنها به سوی رسانه‌های جایگزین و خارج از کنترل دولت مثل فیس‌بوک، یوتیوب و اینستاگرام روی آوردند.

ج. طرح مناظره بزرگ ملی^۲: در این طرح قرار شد که کلیه شهروندان عقاید خود در مسائل مختلف سیاسی را بیان کنند. این فراخوان در مورد موضوع‌های گوناگون بوم‌شناختی، دموکراسی، مشارکت سیاسی، نمایندگی، ساختار دولت و خدمات عمومی بود و به مکرون کمک کرد تا در انتخابات ۲۰۱۹ پارلمان اروپا

1. Arc de Triomphe
2. Grand Débat National

پیروز شود؛ اما در نهایت مشخص شد که حکومت با این کار تنها برای خود زمان خریده است (Kempin and Tokarski, 2019: 1). این مناظره از برخی جهات حرکت هوشمندانه‌ای بود؛ چرا که:

- به رئیس جمهور اجازه داد تا از شهرداران فرانسوی به نفع خود استفاده کند. آنها که خود از مخالفان دولت بودند مسئولیت برگزاری مناظره را برعهده گرفتند. برای درک بهتر شکنندگی رابطه میان شهرداران و دولت مرکزی باید گفت که از سال ۲۰۱۴ میلادی تاکنون ۷۰۰ شهردار در فرانسه استعفا داده و ۵۰٪ آنان حاضر نشدند در انتخابات سال ۲۰۲۰ شهرداری‌ها مجدد کاندید شوند (Dobler, 2020: 5). شهرداران فرانسوی نقشی دوجانبه دارند: از یک سو نماینده دولت و از سوی دیگر نماینده مردم هستند. به نظر می‌رسد که آنان در این بحران، کارویژه دوم خود را ترجیح داده‌اند که گواه دیگری بر تضعیف هژمونی است.

- ایجاد شکاف میان جلیقه‌زدها: ۴۰ درصد معترضان موافق مناظره بزرگ بودند. لودوسکی یک دادخواست برخط منتشر کرد که شامل کاهش مالیات، کاهش حقوق نمایندگان مجلس و همه‌پرسی شهروندان در مورد قوانین بود و حدود ۱ میلیون نفر آن را امضاء کردند (Drozdiak, 2020: 27). برخی معترضان افراطی‌تر، با آن مخالف بوده و خواهان برگزاری مناظره راستین^۱ شدند (Kempin and Tokarski, 2019: 3). بنجامین کوشی^۲ از سخنرانان مشهور جنبش در جنوب فرانسه نیز دست به نفی کامل آن زد و بعدها به راست افراطی پیوست. همین مخالفت‌ها سبب کاهش مشروعیت معترضان در میان مردم نیز شد.

نکته مهم در مورد هر کشوری این است که دریابیم چه چیزی نوآوری و اصلاح در سیاست‌ها را به پیش می‌برد. در فرانسه رقابت سیاسی شیب اندکی دارد و دولت متمرکز و مبتنی بر نظام اداری سبب می‌شود اصلاح با همراهی نخبگان تکنوکرات و گروه‌های

1. Le Vrai Débat
2. Benjamin Cauchy

نفوذ پیش برده شود؛ به همین دلیل هم مکرون در زمان برگزاری مناظره، توجه ویژه‌ای نیز به نخبگان تکنوکرات (یا روشنفکران ارگانیک) نشان داد (Prasad, 2005: 396). مکرون ۶۰ روشنفکر فرانسوی را فراخواند تا نظر خود را در مورد نهادهای دموکراتیک بیان کنند. او در کاخ الیزه جلسه‌ای را برپا کرد و با آنان ۸ ساعت بی‌وقفه در مورد انقلاب الجزایر، جدایی دین و دولت، اقتصاد و... سخن گفت. پس از انجام مناظره مشخص شد که بیشتر درخواست‌های مردم شامل کاهش مالیات، افزایش قدرت مقامات محلی، لغو برنامه‌های پرهزینه رفاهی دولت، توجه به تغییر اقلیم و توجه بیشتر به حومه‌ها است (Drozdiak, 2020: 28).

با توجه به آنچه گفته شد مشخص است که در فرانسه دولت (تز) شروع به موافقت با تقاضاهای طبقه فرودست (آنتی‌تز) کرده است. در منش گرامشی این فرایند نوعی تغییر فریبده برای تأمین مشروعیت روابط سرمایه‌داری است و سبب ادامه سلطه بورژوازی در سطح جامعه می‌شود. در واقع این فرایند نوعی انقلاب از بالا است که جلوی هر گونه تغییر از پایین را می‌گیرد؛ اما مسلماً در انقلاب انفعالی جایی برای پیروزی توده مردم وجود ندارد (Hall, 1988:114). به بیان هال (۱۹۸۸)^۱، در فرایند انقلاب انفعالی، نئولیبرالیسم تنها به بازسازی خود دست زده است (Hall, 1988: 110). بر اساس مفهوم جنگ موقعیت، کاملاً مشخص است که چگونه تغییر در رژیم تولید، سبب تسهیل جذب طبقه فرودست در فرهنگ بورژوازی می‌شود.

نتیجه گیری

مسئله بحران مشروعیت دولت، از مهمترین چالش‌های اروپای امروز است که خود را با نام کسری دموکراتیک، هم در سطح ملی و هم در قالب اتحادیه اروپا متجلی کرده است. در این بین، فرانسه با وجود قوت و تداوم جنبش جلیقه زردها از وضعیت شکننده‌تری نسبت به دیگر کشورهای منطقه قرار گرفته است. نظریات گوناگونی در این باب طرح شده است. اما نظریه گرامشی و روش‌شناسی دیالکتیک وی بیشترین میزان تناسب برای تحلیل بحث مورد نظر پژوهش حاضر را داشته است. گرامشی الگویی سه سطحی از رابطه میان دولت، جامعه مدنی و اقتصاد ارائه می‌دهد. برای بررسی این موضوع، لازم بود به تصویری گسترده و چندجانبه از جامعه فرانسه دست یازیم. برخلاف آنچه جا افتاده است، عامل ایجادکننده بحران، افزایش قیمت سوخت نبود؛ بلکه موضوع دارای ریشه‌های عمیق‌تری است. نظریه گرامشی امکان بررسی ساختار هژمونیک این کشور و رابطه دیالکتیکی مادی و معنوی مسبب بحران را فراهم می‌کرد. به اعتقاد نگارنده، پیشران‌های بحران مشروعیت در فرانسه فراتر از عوامل اقتصادی صرف (مادی) بوده و عوامل اجتماعی، فرهنگی و اندیشه‌ای (غیرمادی) را نیز شامل می‌شود. کمتر نظریه‌ای به این مهم توجه کرده است و این عناصر را در موازنه با یکدیگر قرار داده است. نظریه‌های مارکسیسم بیشتر بر مولفه‌های مادی تأکید دارند و سایر نظریه‌ها نیز چندان تناسبی با مورد مطالعاتی نداشتند.

مشخصه مهم دیگر این نظریه برقراری رابطه دیالکتیک میان عناصر نظریه است. هژمونی دولت دارای مختصات پویا و زنده‌ای است؛ یعنی سنتز هر آینه توانایی تبدیلی به تز و بازتولید خود را دارد. در این بستر پویا، فرایندهای اجتماعی نیز مدام بازتولید می‌شوند. فراتر از این، لازم بود با حفظ تمرکز به عوامل درون دولتی به عناصر برون دولتی نیز توجه شود. نظریه گرامشی با تأکید بر نقش روشنفکران و تعامل هژمون و طبقه فرودست و اهمیت نقش آگاهی سیاسی در فرایند زوال هژمونیک مجهز به امکاناتی جهت تحلیل ابعاد مختلف درون و برون دولتی بود.

توجه به مفهوم بلوک تاریخی در این نظریه، شرایط را برای گذشته‌نگری و توجه به ریشه‌ها فراهم می‌آورد. بنابراین، نوعی ژرف‌نگری به تحلیل مورد مطالعاتی می‌دهد. از همه اینها مهمتر، ساختارهای مورد توجه گرامشی، بیشترین قرابت را با جامعه فرانسه

داشت. چرا که انقلاب و دگرگونی در بدنه این جامعه حکم شده است. نظریه، امکان ترسیم نقاط قوت و ضعف ساختار هژمونیک و بررسی پیامدهای احتمالی بحران را نیز بر این اساس در دولت فرانسه که دارای گرایش‌های ژاکوبینی قوی است، فراهم می‌کرد. در نهایت مفروض این نوشتار مبنی بر طبقاتی بودن این جنبش، با معرفت‌شناسی نظریه هژمونی در یک راستا قرار داشت. از نظر گرامشی، هژمونی باید به صورت مداوم و بی‌وقفه خود را بازسازی کند. دگرگونی در نئولیبرالیسم فرانسوی مثال نوعی از انقلاب است که می‌تواند به طور موفقیت‌آمیزی در زمانی که هیچ یک از نیروهای اجتماعی قادر به اعمال اراده سیاسی خود نیستند و نوعی وضعیت بغرنج رخ داده است، خود را بازسازی کند.

باید توجه داشت که دموکراسی همواره در معرض بحران است؛ اما نکته مهم این است که در فرانسه، چالش نه برای دموکراسی؛ بلکه برای دموکراسی نمایندگی ایجاد شده است. دموکراسی که حول سیاستمداران، انتخابات و مجلس می‌چرخد. البته این به معنای سقوط دموکراسی فرانسوی نیست؛ بلکه بدان معنا است که دموکراسی نیاز به کمک دارد و با توجه به آنچه در این نوشتار ذکر آن رفت، شهروندان تهدید کوچکی برای نخبگان تلقی می‌شوند. مدیریت عمومی جدید، بازتولید نئولیبرالیسم و اصلاح تصویر سیاستمداران می‌تواند منجر به بهبود شرایط شود.

به نظر گرامشی، در اختیارگرفتن قدرت سیاسی و اقتصادی برای استقرار طبقه جدید، شرط ضروری اما ناکافی است. از دید وی جامعه مدنی قسمتی از نظام دولتی است که در آن طبقه مسلط می‌تواند ارزش‌ها، هنجارها، فرهنگ و ایدئولوژی خود را از طریق سازمان‌ها و نهادهای مدنی و دولتی به طبقه مقابل تحمیل کرده و به عقل سلیم تبدیل کند. در فرانسه وجود روشنفکران ارگانیک در قالب افرادی چون روزیه و انجمن مون‌پلرن سبب ایجاد بلوک تاریخی نئولیبرالیسم شد. به نظر می‌رسد در فرانسه گسست هژمونیک، منجر به تضعیف بلوک تاریخی کنونی شده است؛ اما بلوک تاریخی جدید شکل نگرفته است و بحران کنونی بیشتر به بازسازی هژمون خواهد انجامید. بر این اساس بلوک تاریخی مسلط در فرانسه سیر زیر را طی کرده است:

نئولیبرالیسم ← اقتصاد دیرپزیستی ← دولت تسهیل‌گر

بلوک تاریخی شکل گرفته، باید در جامعه مدنی منعکس شود. به عبارتی هژمونی، قدرت خود را در جامعه مدنی بازتولید می‌کند. شاخص‌های جامعه مدنی در فرانسه مورد آزمون قرار گرفته و مشخص شد که اولاً، احزاب سنتی فرانسه در حال حاضر دچار گسست شده‌اند و نقش روان‌کننده خود را از دست داده‌اند؛ در عین حال هنوز ضدهژمونی توان ایجاد احزاب جایگزین را پیدا نکرده است. دوماً، در سپهر اقتصادی، نابرابری طبقاتی خود را در شکاف میان شهر و روستا، کارمندان پاره وقت و تمام وقت، افراد دارای تحصیلات دانشگاهی و کسانی که فاقد آن هستند و بازنشستگان و جوانان نشان داده است. در بازار کار و روابط تولید نیز این نابرابری مشاهده می‌شود و صنعت‌زدایی سبب گسترش نارضایتی‌ها شده است. نظام مالیاتی نیز این وضعیت را تعمیق کرده است. سوماً، ضعف نظام آموزشی و خلل در نهادینه‌سازی مشروعیت به دلیل تخصیص ناموزون منابع میان مدارس عالی و معمولی رخ داده است و همین مسئله به عدم توازن میان آموزش و نیازهای بازار کار دامن زده است. به علاوه این مسئله نیز رمزگشایی شد که چون نتولیرالیسم فرانسوی، هیچگاه به صورت کامل مستقر نشده است، جامعه فرانسه همواره با بحران‌های کوچک و بزرگ دست و پنجه نرم کرده و می‌کند.

شروع بحران ارگانیک، خود را با جنبش جلیقه زردها نشان داد. آنها تقاضاهای خود را بیان کردند؛ اما در ادامه به دلیل فقدان رهبری سیاسی و فکری، قادر به تبدیل تقاضاهای اقتصادی خود به تقاضای سیاسی و تغییر در نظام هژمونیک حاکم نشدند. چارچوب غیرنهادی کنش معترضان و تنوع آنها سبب تعویق دستاوردهای ضدهژمون شده است و مسیر اجتماعی - اقتصادی، ایجاد بلوک تاریخی جدید را مصدود کرده است. هژمون از هر دو بازوی قهریه‌ی (استفاده از خشونت توسط نیروهای پلیس) و فکری (شکل دادن به جنبش مضاعف از طریق مناظره بزرگ ملی) خود استفاده می‌کند. به علاوه معطوف کردن اعتراضات به شخص مکرون، سبب شده است که امکان مهمتر براندازی بلوک تاریخی نادیده گرفته شود.

دولت برای حل بحران ارگانیک در فرانسه دست به نوعی انقلاب انفعالی زد که دارای ماهیتی کورپوراتیستی، بوروکراتیک و بر مبنای عقل سلیم بود. بن‌بست دیالکتیک هویتی، نهادی و طبقاتی منجر به نامشروع جلوه دادن معترضان، انجام اصلاحات جزئی و

در نهایت طرح مناظره بزرگ ملی از سوی دولت شد؛ اما اعطای امتیازات نتوانست به اعتراض‌ها خاتمه دهد. هرگونه تحول در جنبش ضدهژمون، مستلزم حرکت از اقتصاد صرف به اقتصاد اخلاقی است. یعنی تبدیل لحظه اقتصادی به لحظه اخلاقی که حداقل تا زمان نگارش این پژوهش همچنان نشانی از آن در فرانسه دیده نمی‌شود.

منابع

منابع فارسی:

- راشی تهرانی، حبیب، (۱۳۸۸). نظریه هژمونی، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، ۱(۱۶): ۹۹-۱۰۸.
جوئل، جیمز، (۱۳۸۸)، *گرامشی*، ترجمه محمدرضا زمردی، تهران: ثالث.
وینست، اندرو، (۱۳۷۶)، *نظریه های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

منابع انگلیسی و فرانسوی:

- Amable, B, Guillaud, E, and Palombarini, S. (2012). Changing French Capitalism: Political and Systemic Crisis in France. *Journal of European Public Policy*, 19(8), 1168-1187. doi:10.1080/13501763.2012.709011.
- Amable, B, Guillaud, E, and Palombarini, S. (2011). *The Political Economy of Neo-Liberalism in Italy And France*. Paris: Centre d'Economie de la Sorbonne.
- Audier, S. (2012). *Néo-libéralisme(s) : Une archéologie intellectuelle*. Paris: Grasset.
- Başbay, M. M. (2019). Yellow Vests: Western Economies Need a Paradigm Shift. *TRT World Research Center* <https://researchcentre.trtworld.com/publications/discussion-papers/yellow-vests-western-economies-need-a-paradigm-shift>.
- Bendali, Z and Kabbaj, G. (2019). Ideological divisions in the 'yellow vest' movement. *Rosa-Luxemburg-Stiftung*. Retrieved from <https://www.rosalux.eu/en/article/1435.ideological-divisions-in-the-yellow-vestr-movement.html>.
6. Blanpain, N. (2018). L'espérance De Vie Par Niveau De Vie : Méthode Et Principaux Résultats. *HAL* Retrieved from <https://www.insee.fr/fr/statistiques/3322051>.
- Buddharaksa, W. (2014). The old is dying and the new cannot be born: Organic crisis, social forces, and the Thai state: 1997-2010. Phitsanulok: Naresuan University.
- Buttigieg, J. A. (1995). Gramsci on Civil Society. *boundary 2*, 22(3), 1-29. doi:10.2307/303721.
- Buttigieg, J.A. 2005. The Contemporary Discourse on Civil Society: A Gramscian Critique. *Boundary 2*, 32(1): 33-52. doi:10.1215/01903659-32-1-33.
- Caruso, L. 2016. Gramsci's Political Thought and the Contemporary Crisis of Politics. *Thesis Eleven*, 136(1): 140-60. doi:10.1177/0725513616669746.
- Clifton, J and de la Broise, P. (2020). The Yellow Vests and The Communicative Constitution of a Protest Movement. *Discourse & Communication*, 14(4), 362-82. doi:10.1177/1750481320910516.
- Cox, R.W. (1983). Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay in Method. *Millennium*, 12(2), 162-175. doi :10.1177/03058298830120020701.
- Delpirou, A. (2018). La Couleur Des Gilets Jaunes. *La Vie des idées*. Retrieved from <https://laviedesidees.fr/La-couleur-des-gilets-jaunes.html>.

- Denord, F. (2001). Aux origines du néo-libéralisme en France Louis Rougier et le Colloque Walter Lippmann de 1938. *Le Mouvement social*, (195), 9-34. doi:10.2307/3780000.
- Dobler, C. (2020). The 2019 Grand Débat National in France: A Participatory Experiment with Limited Legitimacy. Bethesda: Democracy International.
- Drozdiak, W. (2020). The Last President of Europe: Emanuel Macron's Race to Revive France and Save the World. New York: Public Affairs.
- Duménil, G & Lévy, Dominique. (2001). Costs and Benefits of Neoliberalism. A Class Analysis. *Review of International Political Economy*, 8(4), 578-607.
- Elgie, R. (2018). The Election of Emmanuel Macron and The New French Party System: A Return to the Éternel Marais? *Modern & Contemporary France*, 26(1), 15-29. doi: 10.1080/09639489.2017.1408062.
- Fifi, G. (2019). The Dimensions of Passive Revolution. *Alternate Routes: A Journal of Critical Social Research*, 30(2), 55-77.
- Gane, N. (2012). *Max Weber and Contemporary Capitalism*. Springer : Palgrave.
- Gertz, A and Hallegger, J. (2019). *Gramsci and the Yellow Vests: An Analysis of Hegemony and Security*. Kassel : University of Kassel.
- Gill, S. (2008). Power and Resistance in the New World Order. Berlin: Springer.
- Girerd, L, Ray, F.A, Priolo, D, Codou, O, and Bonnot, V. (2020). Free, Not to Engage: Neoliberal Ideology and Collective Action. The Case of the Yellow Vest Movement. *International Review of Social Psychology*, 33(1):1-18. doi:10.5334/irsp.363.
- Goodman, P.S. (2019). Inequality Fuels Rage of 'Yellow Vests' in *Equality-Obsessed France*. Retrieved from <https://www.nytimes.com/2019/04/15/business/yellow-vests-movement-inequality.html>.
- Gramsci, A. (1970). Schools and Education. *Australian Left Review*, 26(1), 71-79.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebook*. Translated by Hoare, Q & Nowell-Smith, G. London: International Publication.
- Hall, S. (1988). *The Hard Road to Renewal: Thatcherism and the Crisis of the Left*. London: Verso.
- Hancké, B. (2001). Revisiting the French Model: Coordination and Restructuring in French Industry. In Hall, P.A. and Soskice, D(Eds.), *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage* (pp.304-334). Oxford: Oxford University Press.
- Holst, J.D. and Brookfield, S.D. (2017). Catharsis: Antonio Gramsci, Pedagogy, and the Political Independence of the Working. In Pizzolato, N and Holst, J.D (Eds.), *Antonio Gramsci: A Pedagogy to Change the World. Critical Studies of Education* (pp.197-220). New York: Springer.
- Las Heras, J. (2019). International Political Economy of Labour and Gramsci's Methodology of the Subaltern. *The British Journal of Politics and International Relations*, 21(2), 462-80. doi:10.1177/1369148118815403.
- Jehan-Robert, A. (2018). The Future of The Eu Endangered by The Lack of Social Cohesion: The French Yellow Vests Movement's Resounding Warning. *EU-topias*, 16(1), 101-105.
- Jetten, J, Mols, F, and Selvanathan, H.P. (2020). How Economic Inequality Fuels the Rise and Persistence of the Yellow Vest Movement. *International Review of Social Psychology*, 33(1):1-12. doi:10.5334/irsp.356.
- Jubas, K. (2010). Reading Antonio Gramsci as a Methodologist. *International Journal of Qualitative Methods*, 9(2). 224-239. doi:10.1177/160940691000900207.

- Katz, H. (2010). Civil Society Theory: Gramsci. In Anheier, H.K. and Toepler, S(Eds.), *International Encyclopedia of Civil Society* (pp.408-412). New York: Springer. doi:10.1007/978-0-387-93996-4_23.
- Kempin, R and Tokarski, P. (2019). Macron, the Yellow Vests and the National Debate: Playing for Time, Not Solving the Political Legitimacy Crisis. Berlin: SWP.
- Kipfer, S. (2019). What colour is your vest? Reflections on the yellow vest movement in France. *Studies in Political Economy*, 100(3): 209-231. doi:10.1080/07078552.2019.1682780.
- Konrad, A. (2012). Theorizing Realist and Gramscian Hegemony. *E-International Relations* Retrieved from <https://www.e-ir.info/2012/09/02/theorizing-realist-and-gramscian-hegemony/>.
- Larrain, J. (1991). Stuart Hall and the Marxist Concept of Ideology. *Theory, Culture & Society*, 8(4): 1-28. doi:10.1177/026327691008004001.
- Levy, J.D. 2008. From the Dirigiste State to the Social Anaesthesia State: French Economic Policy in the Longue Durée. *Modern & Contemporary France*, 16(4):417-435. doi:10.1080/09639480802413371.
- Masquelier, C. (2020). Theorising French eoliberalism: The Technocratic Elite, Decentralized Collective Bargaining and France's 'Passive Neoliberal Revolution'. *European Journal of Social Theory*, 1-21. doi:10.1177/1368431020915855.
- McHugh, D. (2013). War of Position/War of Manoeuvre. *War of Position* Retrieved from <https://spiritofcontradiction.eu/dara/2013/02/13/war-of-positionwar-of-manoeuvre>.
- Morder, R. (2015). Droit D'expression Des Salariés : Une Histoire Encore D'actualité ? *Association Autogestion*.<https://autogestion.asso.fr/droit-d-expression-des-salaries-une-histoire-encore-dactualite/>.
- Pautz, H. (2011). Revisiting the think-tank phenomenon. *Public Policy and Administration*, 4(26):419-435. doi:10.1177/0952076710378328.
- Prasad, M. (2005). Why Is France So French? Culture, Institutions, and Neoliberalism, 1974–1981. *American Journal of Sociology* ,111(2):397–413. doi:10.1086/432778.
- Schmidt, V. (2013). French capitalism transformed, yet still a third variety of capitalism. *Economy and Society*, 32(4):526-554. doi:10.1080/0308514032000141693.
- Shields, J.G. (2006). Political Representation in France: A Crisis of Democracy. *Parliamentary Affairs* 59(1):118–137. doi:10.1093/pa/gsj013.
- Shultziner, D and Kornblit, I.S. (2020). French Yellow Vest (Gilets Jaunes): Similarities and Differences with Occupy Movements. *Sociological Forum*, 35 (2), 532-542. doi:10.1111/socf.12593.
- Thomas, P.D. (2013). Hegemony, Passive Revolution and the Modern Prince. *Thesis Eleven*, 117(1): 20–39. doi:10.1177/0725513613493991.
- Torres, C.A. (2013). Neoliberalism as a New Historical Bloc: A Gramscian Analysis of Neoliberalism's Common Sense in Education. *International Studies in Sociology of Education*, 23(2):80-106. doi:10.1080/09620214.2013.790658.
- Turley, R.S. (2019). Uprising: How the Yellow Vet Protests Are Changing France and Overturning the World Order. Danvers: Clearance Center.